أعوذ باللَه من الشیطان الرجیم

بسم اللَه الرحمن الرحیم

 حُجَّتِی یَا اللَه فِی جُرأَتِی عَلَی مَسئَلَتِکَ مَعَ اِتیَانِی مَا تَکرَهُ جُودُکَ وَ کَرَمُکَ، وَ عُدَّتِی فِی شِدَّتِی مَعَ قِلَّی حَیَائِی رَافَتُکَ وَ رَحمَتُکَ

پشتوانة من ای پروردگار در جرأت و تقاضایی كه بر سؤالهای خود دارم در حالی كه مرتكب گناهان و ظلات و خطاها و آنچه كه موجب كراهت تو است می‌شوم آن پشتوانه، بخشش و بزرگواری تو است. این دو باعث شده است كه من نسبت به گناهان و نسبت به خطاها و لغزشها خیلی توجّه نكنم و آنها را به حساب نیاورم و همان كرامت تو و عطاء تو است كه باعث می‌شود من در مقابلة با تو در تقاضاهای خود جسارت بورزم و اصلاً فكر نكنم كه من همین امروز گناه خدا را انجام دادم حالا چطور از خدا تقاضا می‌خواهم بكنم چطور از خدا این درخواست را می‌خواهم بكنم همان بزرگواری و بخشش تو و عفو و اغماض تو است كه مرا جسور كرده است و جری كرده است بر این كه قانون و قاعده و مبانی متعارف معاشرت را من مدّ‌ نظر قرار ندهم. بالاخره در قوانین معاشرت و ارتباطات یك حساب و كتابی هست، بالاخره یك مسائلی هست، یك بده بستانهایی در این وسط هست كه با اینها (بله یك وقتی یك تشییع جنازه‌ای بود ما هم در آن تشییع جنازه شركت كرده بودیم یكی از این آقایان معروف كه الآن دیگر فوت كرده و صاحب رساله و اینها بوده، ایشان آ‌مد در آن جا و در آن تشییع جنازه نماز خواند و چه كرد و اینها من دیدم خیلی آن شخصی كه شركت كرده ارتباطی با این نداشته تعجّب كردم با این متوفّی چطور این آمده در تشییع جنازه و اینها بعد فرزند آن متوفّی كه خودش از اهل علم و اینها هست یك شب صحبت بود، گفتم فلانی كه در این تشییع آمد مگر با پدر شما ارتباطی داشت؟ فلان گفت نه كم بود ولی شما می‌دانید كه این جا دنیای بده بستان است این كه آمد الآن در تشییع جنازه به خاطر این كه فردا با این افرادی كه از تهران آمدیم برویم در مجلس روضه، این است. این بده بستان دارد و هر حسابی گفتند هر سلامی‌علیك دارد جواب سلام واجب است دیگر جواب سلام واجب است. خلاصه من شما را به این حرفها مكّدر نكنم همین قدر راحت هستید كه از این مطالب خبر ندارید من هم بیشتر باز نكنم كه حال خودم هم بهم می‌خورد. عرض كنم حضورتان كه ولی این طور نیست كه ندانیم و نفهمیم چرا بالاخره چیزهایی مسائلی سرمان می‌شود.) این بزرگواری و جود و بخششی كه توأمان در خدای متعال بنده سراغ دارد این باعث می‌شود كه نسبت به آن عملی كه انجام داده و آن میزان قبحی كه مترتّب بر عمل است خیلی مسامحه كند سخت نگیرد و این به طور كلی دأب همة اولیاء‌است ها. دآب همة اولیا است یك شب در خدمت مرحوم حداّد رضوان اللَه علیه بودم یك قضّیه‌ای اتفّاق افتاده بود برای مرحوم آقا كه ایشان داشتند آن مسئله را مطرح می‌كردند و راه صحیح را ارائه می‌دادند، مرحوم حداّد. بعد در ضمن صحبت هایشان این طور فرمودند كه دأب بزرگان همیشه بر این است كه داند و خر را همی راند ‌خموش اشعار مولانا را مرحوم حداد خیلی حفظ داشتند و استشهاد می‌كردند نسبت به آن

داند و خر را همی‌راند خموش بر رخت خندد برای روی پوش

دیدید گاهی اوقات آن رفقایی كه از مرحوم آقا روزگاری را به یاد دارند گاهی اوقات می‌رفتند پیش ایشان و ایشان یك لبخندی می‌زدند اینها حالا هزار تا كار كرده آن لبخندی كه خب حالا شما چطور است؟ موفّق باشید انشاءاللَه. موید باشید. این نگران این بود كه حالا مثلاً فرض كنید كه البته در بعضی از جاها هم به رو می‌آوردند ولی این طور نه این كه حالا نگران بود كه صاف پرونده را از توی كشو دربیاورند و یكی یكی ورقها را نه می‌دید كه با یك خنده قضیه رد می‌شد و این روش را از بزرگان رفقای ما به یاد دارند این مرام را مرام داند و خر را همی‌راند خموش بر رخت خندد این خنده‌ها خیلی معنا دارد بر رخت خندد برای روی پوش ماست مالی، ماست مالی كردن، ماله كشیدن ماست مالی می‌كند و فلان و این حرفها طرف هم می‌آید خب یا آقا نفهمید در عوالم بالا بود خیلی پایین نیامد كه بفهمد یا بالاخره هر چه بود گذشت و الحمدلله كه مورد بازخواست قرار نگرفتیم ولی بندة خدا خبر ندارد كه آن بازخواستش ارزش دارد آن را می‌بایستی كه انسان مدّ نظر قرار بدهد این خنده‌ها هم همه‌اش خوب نیست. عرض كنم حضورتان كه چه می‌خواستیم بگوییم؟ دیشب در تتمّة صحبتهایی كه خدمت رفقا و دوستان داشتیم به این جا رسیدیم كه روش و مرام انبیاء همیشه بر این بوده كه اجر رسالت را انفتاح طریق و باز شدن راه به سوی خدا می‌دانستند برای خودشان چیزی برنمی‌داشتند حتّی عرض كردیم اگر یك شخصی می‌آمد پیش رسول خدا یا می‌آمد پیش یكی از انبیاء و می‌گفت من در فلان جا هستم دستورالعمل را به من بده و بگیرم و بروم می‌گفت بیا بیا بگیر این دستورالعمل تو است به این انجام بده عباداتت این طور معاملاتت این طور، داد و ستد تو این طور رفتارت این طور، اخلاقیات تو این طور، بگیر و برو و اگر لازم بود می‌گفت حتّی من را هم نبین اگر لازم نبود اگر لازم نبود رؤیت آن ولی می‌گفت اصلاً برو من را هم نبین مگر همین مرحوم آقا رضوان اللَه علیه در گوشه و كنار این دنیا مگر شاگرد نداشتند بنده كه در جریان مسائل و رسائل ایشان بودم نامه‌هایی كه این طرف و آن طرف می‌دادند در كشورها افرادی بودند در اغلب كشورها شاگردانی داشتند كه هنوز كسی اصلاً اطّلاع ندارد. حتّی بنده شاید فقط مطّلع باشم و بیانم نكردم تا به حال هیچ صحبتی هم از ایشان نكردم، اصلاً هم ایشان را نمی‌دیدند و در عین حال ارتباط داشتند و كارشان را هم انجام می‌دادند و راهشان را می‌رفتند ولی این طور نیست كه بیاید منزل من را گرم و نرم و پیاز داغش را زیاد كنید و داد وبیداد و هیئت راه بیاندازید این حرفها مال خانه و كاشانة ولی خدا نیست، اینها مال اهل دنیا است یك روضة دو قران و ده شاهی می‌خواهند بخوانند تمام شهر را اعلامیه می‌زنند چه خبر است بابا تو كه تا همین بیست نفر سی نفر در اتاقت جا نمی‌گیرند تو به اندازة تمام فضای خانه اعلامیه خریدی چسبانیدی این طرف؟! اینها مال اهل دنیا است وقتی كه جمعیت یكخورده زیاد می‌شود نیش آقا باز می‌شود كه الحمدلله الحمدلله مجالس خیلی رونق پیدا كرده، خیلی مجالس ذكر و اهل بیت مجالس اهل بیت رونق پیدا نكرده مجالس اهل بیت تو رونق پیدا كرده، اهل بیت خودت نه اهل بیت آن اهل بیتی كه اهل بیت عصمت هستند آن اهل بیت، اهل بیت طهارت مطلقه هستند در آن مجالس طهارت كه در آن جا نفاق راه ندارد، ریا راه ندارد، چشم و هم چشمی ‌راه ندارد، داد و بیداد راه ندارد، پرچم و اعلان و داد و بیداد و این طرف و آن طرف راه ندارد. مجالس اهل بیت مجالس خلوص است، مجالس صدق است، مجالس صفا است، مجالس یكرنگی است. آن جا دوئیت نیست آن جا خودی و غیر خودی نیست آن جا همه بر سر یك سفره هستند. توجّه می‌فرمایید؟! آن مجالس مجالس احیاء ذكر است نه این داد و بیدادها و این فریادها و این علم و كتل‌ها این‌ها این حرفها ندارد اینها اهل دنیا است مربوط به آن و اگر یك شب مجلس كم باشد می‌بینیم آقا مثل برج زهرمار نشسته اخمها را كرده هفت برده در هم دیگر ابروها رفته در هم دیگر چی حالا چهار نفر كم شده چهار تا كم شده امشب! اهل دنیا ما این طوری هستیم یكخورده جمعیت زیاد بشود این جا آقای تهرانی این جا همچنین گل از گلش شكفته می‌شود كه الحمدلله مجالس اهل معرفت و اخلاق دارد رونق پیدا می‌كند، افراد دارند زیاد می‌شود، طالب دارد زیاد می‌شود تا یكخورده افراد كم می‌شودند آقای تهرانی اخمهایش می‌رود درهم چی شده؟ اقبال كم شده؟ افراد كم می‌آیند رفقا كم می‌آیند همّت ندارند چی ندارند هی می‌چسبانیم هی می‌چسبانیم همت ندارند نمی‌گوییم خودت بلد نیستی حرف بزنی كسی نمی‌آید این چرند و پرندها را گوش بدهد نه این ها همّت ندارند، اینها سست شدند اینها نمی‌آیند هی می‌زنیم به كی می‌زنیم به مردم مردم بندگان خدا تقصیر ندارند خب درست حرف بزن می‌آیند. حرف جاذب بزن می‌آیند. حرف خداپسندانه بزن می‌آیند. هان می‌آ‌یند حالا یا می‌آیند یا نمی‌آیند دیگر زور ندارد این قدر كه حالا یكی آمده دو تا كمتر آمد بهتر اكسیژن كمتر مصرف می‌شود آدم هوا بهتر می‌خورد خیلی همچنین چیز نیست جایی نمی‌رود مطلب. فَمَن یعمَل مِثقَالَ ذَرَّةً (عجیب عجیب) فمن یعمل مثقال اگر از این مثال باز كمتر و قلیل‌تر و پست‌تر خدا سراغ داشت آن را می‌گفت فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ[[1]](#footnote-1) وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ[[2]](#footnote-2) به اندازة سر سوزنی اگر كاری انجام بگیرد فردا می‌آورند تابلو نشان می‌دهند این جایت كم بود این جا را كم گذاشتی این جا را در آن شبهه كردی، این جا را در آن شك كردی، اینجا را قاطی كردی اینجا خالص نبود طلایت طلای ٢٤ عیار نبود قاطی داشت با مس و مفرغ و اینها برداشته بودی قاطی كرده بودی و خیال كردی ما محك نداریم ما تیزاب نداریم ما نمی‌توانیم سره را از ناسره جدا كنیم نه خوب می‌توانیم! پالایشگاه ما و آزمایشگاه ما از هر پالایشگاهی و از هر آزمایشگاهی و از هر دستگاهی دقیقتر و عمیقتر می‌آید و نشان میدهد، نشان میدهد همه را نشان می‌دهد، همه را می‌آورد نشان می‌دهد و انبیاء اینها اجر رسالت خودشان را فقط راه اشخاص قرار داده بودند به سمت خدا، راهت باز بشود می‌آ‌مدند پیش مرحوم آقا، آقا ما می‌خواهیم ما خدمت شما برسیم ایشان می‌فرموند كه می‌خواهی خدمت من برسی كه چی یعنی دستورالعمل بگیری بسیار خب برو كتابهای ما را بخوان این دستورالعمل. نه می‌خواهیم خدمت خودتان برسیم این دیگر چیست، این دیگر چیست؟ تو می‌خواهی بیای پیش من و من راه به تو نشان بدهم، چاه را به تو نشان بدهم، كیفّیت وصول به مرتبة معرفت را به تو بنمایانم خب راهش این است دیگر برو دیگر چرا داری چانه می‌زنی؟ چرا داری اظهار سلیقه می‌كنی؟ اینها خیال می‌كردند كه ایشان مثلاً دست كم گرفتند نه آقاجان من الآن در سن ٥٤، سالگی ٥٥ سالگی خودم من الآن به كتابهای ایشان و مطالب ایشان احتیاج دارم، نیاز دارم و خدا میداند كه من در این قضیه شوخی نمی‌كنم، مسامحه نمی‌كنم، تواضع نمی‌كنم شكست نفسی و از این چیزها هم خب بلد نیستیم از اینها هم نداریم واقع داریم می‌گوییم خب هر كی می‌خواهد بپذیرید هر كسی می‌خواهد بگوید آقای تهرانی شكست نفسی می‌كند خب بگوید خب خودش می‌داند. بنده محتاج هستم و نیازمند هستم. خودشان هم به من فرمودند خودشان هم به من فرمودند پس من این مطالب را برای چه کسی نوشتم؟ برای چه كسی نوشتم این مطالب را؟!!

الآن شنیدم بعضی‌ها می‌گویند این مطالبی كه ایشان در كتابها نوشتند مال ما نیست عجب پس مال دیوار است تو كه بدتر از دیوار هستی، احمق جان، پس برای چه كسی نوشتند به من فرزندشان ایشان می‌فرمودند پس من این مطالب را برای چه كسی نوشتم؟ تو كه هر را از بِر تشخیص نمی‌دهی عموقلی راه همین است كه نشان دادند باید این را گرفت و رفت و به مطلب رسید شوخی هم قضیه برنمی‌دارد.

انبیاء‌می‌فرمایند قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا [[3]](#footnote-3) هر كه آن اجر من عبارت از این است كه راه شخص به سوی پروردگار خودش باز شود این اجر من است من یتَخِّذِ بگیرد راهی را اخذ كند كه آن راه او را می‌رساند این اجر من است اجر یعنی پاداش یك وقت من می‌روم در بیایان شروع می‌كنم همین طوری برای هوا حرف زدن یا می‌آیم در این جا می‌نشینم و كسی در این جا نیست برای این ستونها و در و دیوار حرف می‌زنم خب این اجری ندارد یك حرفی زدم یك انرژی مصرف كردم و یك وقتی تلف كردم و بی نتیجه، فقط در این جا در و دیوار بوده، یك وقتی نه می‌آیم در این جا رفقا هستند، می‌آیند به درخواستی می‌آیند، به تقاضایی می‌آیند به دردی می‌آیند دردمند هستند، از روی بیكاری و حوصلة در خانه نداشتن و نمی‌دانم سر رفتن بلند نشدند آمدند این جا نه اتفّاقاً وقت هم داشتند كار هم داشتند برنامه هم داشتند حساب و كتاب بوده ولی خب در این صورت گفتند برویم در این جا خب دو یا سه كلمه بگوییم بشنویم از مطالبی كه شاید ابراز آن مطالب و تلقّی آن مطالب برای راه و برای مسیر بتواند مفید واقع بشود درست؟! خب وقتی كه من در این جا می‌آیم صحبت می‌كنم صحبت می‌كنم چه توقّعی از صحبت خود دارم؟ توقع من این است كه رفقا و دوستان كه این مطالب را می‌شنوند ترتیب اثر بدهند بیر بیر به من نگاه نكنند این توقّع من است توقّع من و اجر من این است كه این مطالب را شوخی نگیرند، این است قضیه، نه این كه فقط این كه آقای تهرانی خوب حرف می‌زند پسر آقا است برویم بنشینیم كه حالا فرض كنید كه حالا یك ساعتی هم این جا بگذاریم و به به و چه چهی نه آقا این نیست اینها همه تخیلات است، اینها همه اعتبارات است، اینها همه توهمّات است، الآن به شما می‌گویم روز قیامت نیایید طلبكار شوید ها اجر من آمدن در این جا نیست، اجر من سلام و علیك كردن بعد از این نیست، اجر من آمد و رفت نیست هیچ نیست نیست نیست نیست نیست چیست؟ این است كه این مطالبی كه خدمتتان عرض می‌كنم چون این مطالب از اولیاء شنیده شده نه اینكه من گفتم من هم یكی مثل شما، من هم یكی مثل شما، چون این مطالب از جاهای دیگر است چون این مطالب شنیده شده‌های از بزرگان است چون این مطالب مكتوبات آن بزرگان است، برای این مسئله نه برای اینكه بنده می‌گویم بنده هم یكی مثل شما، هشتمان گروی هشتادمان است. از این باب توقّع دارم ترتیب اثر داده شود درست؟ ترتیب اثر داده بشود وقتی من نگاه می‌كنم می‌بینیم مطالبی كه نقل می‌شود از جانب بنده یا افرادی كه خود را منتسب به بنده می‌كنند و اشخاصی را در تحت تربیت خود می‌گیرند وبعد از افراد عادی یك لات بی سر و بی پا می‌سازند و بی حیا و بی شرمانه اعمالی كه حتّی افراد عادی انجام نمی‌دهند از آنها سر می‌زند پس من اجر خود را نگرفتم، توقّع من برآورده نشده درست است یا نه؟! چندی پیش مجلسی بود نوار آن مجلس را برای من آوردند و من شنیدم گفتم: الحمدلله چشم بزرگان روشن كه نتیجة تربیت چند ساله پرورش یك مشت لات و یك مشت افراد وحشی و یك مشت افراد بی ادب و بی تربیت به اسم سلوك به اسم كلاس اخلاق به اسم متابعت از روش بزرگان و متابعت از روش علاّمه، وااسفاه وااسفاه مرگ بر این مكتب، مرگ بر این تربیت و مرگ بر این روش و سلوكی كه ای كاش همان افرادی كه در خیابان بودند و در دانشگاهشان بودند و این طرف و آن طرف بودند همان‌ها را ول می‌كردند به حال خودشان و به این روز در نمی‌آ‌وردند. باید آنها را به ریسمان كشید و با سر به درون جهنّم پرتاب كرد تا از بوی تعفّن همنشینی آنها دیگران مسموم نشوند. این روش روش تربیتی است كه ما از بزرگان سراغ داریم، این است قضّیه؟! كسی كه به عنوان یك فرستاده و واسطه، بیگناه بلند می‌شود می‌رود مطلبی را اعمال می‌كند، آدم چه چیزها می‌بیند چه چیزها می‌شنود! نعوذ باللَه، نعوذ باللَه خب الحمدلله كه این بساط جمع شد و سره از ناسره متمایز شد و آنها كه به دنبال هیئت و میئت و كارهای دیگر هستند خودشان می‌دانند و روش خودشان و ارتباطی با ما ندارند و بنده با همة آنها قطع رابطه كردم، انبیاء و اولیاء‌ روششان این است روششان هیئت نیست بیا و برو نیست تجارتخانه راه انداختن نیست معلوم شد آن فدایت شوم ها برای نان بوده است یا برای جان. معلوم شد آن آقا آقا ها برای دنیا بوده است یا برای آخرت معلوم شد آن ادعاها و پیرویها برای رونق بازار بوده است یا برای به دست آوردن رضای دوست؟

خوش بود گر محك تجربه آید به میان تا سیاه روی شود هر كه در آن غش باشد

یك محك می‌آیند می‌زنند یك گوش را می‌مالانند آن وقت صداها می‌رود بالا فریادها می‌رود بالا و افراد بواطن خود را می‌نمایانند می‌نمایانند هر كاری می‌خواهید بكنید بكنید ولی با ما دیگر كاری نداشته باشید. ما همین هستیم می‌خواهید این است نمی‌خواهید كسی دست و بال شما را نبسته، كسی شما را تهدید نكرده، كسی بر شما مضیقه نگرفته است و تضییق ایجاد نكرده، راه باز است هر كه تشخیص می‌دهد به هر نحوی كه می‌رود برود این جا جای شما نیست و شما را در اینجا راه نخواهند داد و زحمت نكشید

ای مگس عرصة ‌سیمرغ نه جولانگه تو است عرض خود می‌بری و زحمت ما می‌داری

كجا رفت آن توصیه‌هایی كه مرحوم آقا به بنده می‌كردند مواظب باش اطرافیانت نیایند و دور تو را نگیرند و تو را به آن راهی كه مورد تمنّای خود آنها است نكشانند! كجا رفت این حرفها من را می‌خواهید بكشانید من را می‌خواهی در چمبره و سیطره و همینة خودتان دربیاورید نمی‌شود این طور نمی‌توانید جور درنمی‌آید مكتب دو تا است آن چه كه به ما یاد دادند غیر از این است. هر چه كمتر بهتر، هرچه كمتر، مسئولیت كمتر هر چه كمتر، فضای آرامتر هر چه كمتر، امنیت بیشتر دیگر صریح‌تر ازاین عر ض كنم خدمت رفقا، صریح‌تر؟ هر چه كمتر حساب و كتاب من در پیشگاه پدرم در روز قیامت آسان‌تر فردا من را به صلابه می‌كشانند: بنده را، فردا ما رابه خط می‌كنند این حرفها نیست چیزهای یكه من از آن زرگان دیده‌ام جا دارد كه بر خود بلرزم و موقعیت خود را محدودتر كنم. انبیاء‌ آمدند گفتند كه ما برای خودمان چیزی برنداشیم ما همة‌كاسه كوزه‌هایمان برای خودمان است همة این دار و دستك‌ها همه برای خودمان است. همة این داد و فریادها برای خودمان است. پس كو توحید؟ پس كو سلوك؟ پس كو تربیت و تزكیه و تهذیب كجا رفت همه كه شدیم ما، همه شدیم كه ما! راهی را كه افراد به سوی خدا آن راه را باز كنند آن موجب شادی روح و روان نبی و رسول است خدا شاهد است من این شادی و سرور را در وجنات بزرگان می‌دیدم كه وقتی احساس می‌كردند یك نفر به دستورهایی كه می‌دهند ترتیب اثر می‌دهد، شكفته می‌شدند عجب من را صدا می‌کردند، فلانی این كار را كرده، فلانی این كار را كرده. یكی از دوستان ایشان كه البته خب بعضی از رفقایی كه در همان زمانها بودند می‌شناسند از شاگردان مرحوم انصاری رضوان اللَه علیه و مرد بسیار محترمی ‌بود. بسیار خوب، سالك راه رفته، آگاه، بصیر، اهل مراقبه، اهل مكاشفات بسیار بسیار خیلی اتفّاقاً اهل مكاشفه بود ایشان به بعضی از مطالب ترتیب اثر نداد سست نگرفت. همین همین فقرة ‌امام سجّاد علیه‌السّلام كه حجتی یااللَه فی جرأتی علی مسئلتك مع اتیانی ما تكره جودك و كرمك خب لبخند از آقا می‌دید، تبسّم از آقا می‌دید، تبسّم می‌دید، لبخند آخ آخ این لبخندها كار دارد دستش می‌دهد نمی‌گیرد قضیه را مطلب را نمی‌گیرد لبخند لبخند و در عین حال به آن چه را كه دستور داده می‌شد خیلی توجّه نبود آقا یك مرتبه ما دیدیم لبخندها رفت كنارخدا نیاورد یا بیاورد اگر با آن لبخندها می‌رفت آن وقت آن جا چیزهای دیگر می‌آمد جلو حالا خوب است این لبخندها همین جا رفت كنار لبخندها رفت كنار. جلال جایگزین جمال شد البتّه جلالی كه خودش عین جمال است منتهی خوب كیفیت آن فرق می‌كند، شدّت لطف او را به صورت قهر درآورده ولی همان جمال است اگر جمال نبود كه طلب نمی‌كرد، درخواست نمی‌كرد بله؟! آمد فرستادند ایشان را بنده را پیش آن شخص برو به ایشان بگو شما به مطالب ما ترتیب اثر ندادید و دیگر ما با شما ارتباط نداریم. واقعاً دیدنی بود، دیدنی بود من با خودم در طول راه كه می‌رفتم می‌گفتم این اگر سكته نكند جان به در برده فقط چون از وضع و حال او اطّلاع داشتم این فقط سكته نكند. رفتیم در آن جا و خودش هم چون اهل باطن بود كه خودش مسائل را تا حدی فهمیده بودكه ورق برگشته چیزی كسی به او نگفته بود ولی از باطن مسائل را متوجّه شده بود لذا وقتی كه با ما استقبال كرد خیلی پریشان بود انگارمنتظر یك همچنین حادثه‌ای بوده یك همچنین پدیده‌ای بوده. ما رفتیم در آن جا نشستیم احوالپرسی كردیم ایشان هم به من خیلی علاقه داشت خیلی و هنوز هم ادامه دارد به رحمت خدا رفته و به رحمت خدا رفته انشاءاللَه آن جا جایش خیلی خوب است ما وقتی این مطلب را مطرح كردیم من دیدم الآن است كه سكته كند. گفت: آقا بمیریم بهتر است من نمی‌خواهم این را. بمیریم بهتر است كه من هم هیچی نگفتم قرار نبود كه چیز دیگر بگویم بله بهتر است قرار بود فقط این پیغام را برسانیم از خودمان اضافه نكنیم گفتم اجازه می‌دهید بنده بروم این اصلاً دیگر از حال رفت، اصلاً دیگر نتوانست كنترل كند خودش را خداحافظی كردیم آمدیم بیرون، آمدیم خدمت آقا و عصر بود گفتند خب رفتی گفتم، بله تا گفتم گفت بمیریم بهتر است. گفت خب بله بهتر است همان چه را كه من می‌خواستم بگویم، دیدم همان را بله انسان بمیرد بهتر است تا این كه جدا شود اگر بمیرد بهتر از این است كه از ولایت جدا شود. خیلی بهتر است بی‌رودربایستی. ایشان كه رودربایستی ندارند خلاصه دیگر برنامه روی آن پیاده شد و ما هم خلاصه روی همان برنامه حركت كردیم عرض كردم همة اینها جمال بود به این صورت، جمال بود جمال بود و من هم می‌دانستم كه خب چه قسمی‌راه برویم، عمل كنیم كه فلان یك وقتی خلاصه نرمش و خنده‌ای نشان ندهیم كه خراب كند كار را، خراب كند این وسط قضیه را، چون خراب می‌كند آن روش تربیتی به هم می‌خورد، فرمول به هم می‌ریزد، این جا خیلی آدم باید حواسش جمع باشد! احساسات می‌آید جلو، رفاقت می‌آید جلو سابقه می‌آید جلو محبّت‌ها ولی اینها را همه را باید بخورد بخورد در دلش بخورد خیلی مشكل است، خیلی سخت است واقعاً بر من هم خیلی سخت می‌گذشت خب ما بودیم واسطه ما بودیم خیلی بر من سخت می‌گذشت كه می‌دیدم یك همچنین مسئله‌ای و من خلاصه كوتاه نباید بیایم، بیایم خراب شده و آن هم منتظر این است كه من كوتاه بیایم و یك جوری جمعش كنیم بابا جمع كردن، خدا كه جمع كردن ندارد این جمع كردن مال امور دنیا است خدا كه جمع كردن ندارد، تا این كه بالاخره این سیر طبیعی خودش را طی كرد و ما هم در باطن خوشحال كه الحمدلله این قضیه دارد می‌رود و می‌رود جلو و این مسئله به نتیجه می‌رسد، تا اینکه این مسئله گذشت، آن بنده خدا مریض شد مریض شد و و بردند او را بیمارستان، بردند بیمارستان و یك روز من صبح هر روز صبح كه می‌آمدم منزل می‌آمدم منزل مرحوم آقا و تا ظهر بودم و كارهایی که ایشان داشتند را انجام می‌دادم و مسائلی که مربوط به بنده و ایشان بود و بعد هم ظهر می‌رفتم منزل دوباره فردا صحبت می‌آمدم، یك روز صبح رفتم دیدیم ایشان خیلی خوشحال است اصلاً حالت ایشان عجیب است می‌خندد، ندیدم این طور می‌گوید، آقا سید محسن سلامٌ علیكم چطوری این خبرها نبوده ما هر روز می‌آییم این جا، نه از مسافرت آمدیم این خبرها نبوده بیا این جا تا برایت یك چیزی نقل كنم بلند شو بیا بیا بیا، خیلی عجیب بود برای من می‌دانی دیشب چه خواب دیدم گفتم بفرمایید اللَه و رسول او را از این چیزها هم ما یاد گرفتیم ایشان خندیدند غش غش، گفتند دیشب خواب دیدم كه فلانی آمده پیش من و من تذكرة كربلا را ویزا شده به او دادم گفتم به گفتم به آقا به دخلش آمد دیگر تا چند روز دیگر انا لله و انا الیه راجعون گفتند. دیگر كارش درست شد ببینید اولیاء ‌را این شعف را دارید می‌بینید، این خنده را دارید می‌بینید؟ خنده بعد از آن قهرها است ها؟!! چقدر گیر پدر ما آمد یك ده شاهی گیر آمد اینها دنبال این حرفها قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا من این است كه تو الآن راهت باز بشود تو الآن راهت بسته است، من قطع دارم در آن وقتی كه ایشان این كارها را انجام می‌دادند یك شب نمازشب از این شخص فوت نمی‌شد ولی نمازشب فایده ندارد یك عمل مستحب از این فوت نمی‌شد، كارهایش، ارتباطاتش، مكاشفاتی كه داشت مكاشفات او قطع نمی‌شد ولی همة اینها متوقّف شده و ایستاده باید رد شود رد شدن چاقو می‌خواهد، سوزن می‌خواهد جراحّی می‌خواهد، این جراحّی باید انجام بشود، انجام نشود این غدّة سرطانی حساب را می‌رسد حساب را می‌رسد و ناكام و ناپخته و خام از این دنیا رفته، حیف نیست. شما كه شاگرد آقای انصاری بودی، شاگرد آقای حداّد بودی شاگرد علاّمه تهرانی بودی یك عمرت را در این راه گذاشتی حیف نیست این آخر دست خالی بروی! آن ولی‌خدا دارد این جا را نگاه می‌كند این جا جای دستگیری است این جا را می‌گویند كه این رفیقی كه هفتاد سال با او بودیم، الآن این رفاقت را باید حقّش را انجام داد، باید حقّش را ادا كرد، حقّش این است كه بگذرد از آن گیری كه دارد باید رد شود كه اگر با آن گیر برود دیگر آن دنیا فایده ندارد، او را نگه می‌دارند، آن وقت آن دنیا می‌گوید آقای حاج محمّد حسین این رفیق، ای استاد، ای بزرگ، ای ولی، چرا نكردی تو كردی و من زیر بارنرفتم خب یك چیزی، چرا انجام ندادی چرا من را ا ین جا در این حال ابتلاء‌نگه داشتی؟! می‌توانستی از تو برمی‌آمد از تو برمی‌آمد چرا نكردی؟! یك وقتی تو می‌كردی من زیر بار نمی‌رفتم می‌گفتم نه آقا این حرفها چیست به طوری كه خیلی‌ها هم اتفّاق افتاده، دیدید بسیار هم بودند آقا این حرفها چیست، این مسائل چیست و ما خودمان راه را یاد گرفتیم و استاد تا یك حدّی است و از این مسائل و چرت و پرتها، ولی اگر شما راجع به من این را انجام می‌دادی شاید من ترتیب اثر می‌دادم، توجّه می‌كردم. آن وقت مرحوم آقا چه جوابی دارد بدهد؟ چه جوابی جواب ندارد؟ جواب ندارد دیگر! لذا می‌گوید اعمال كنم اعمال كنم دستش را بگیرم، از این جهنّم درآورم. از این اطرافیان شیطان وحشی او را خارج كنم از این یك مشت لات و یك مشت آدم لاابالی كه هیچ هنری جز سخریه بر سلوك ندارند و معرفت، آن را بیرون بیاورم این كه دیگر داد و بیداد ندارد این كه دیگر آن طرف و این طرف تلفن كردن ندارد این كه دیگر به این جا و آن جا شكوه و گلایه كردن ندارد عزیز من دارم دستت را می‌گیرم كجایی؟ كجایی درست؟! گفتند: دیشب خواب دیدم سحر كه گذرنامة او را گرفتم گذرنامة كربلا و دارد می‌رود خندیدم و گفتم دخلش آمده همین روزها است كه انا لله و فلان ایشان خندیدندو سری تكان دادند و حالا خدا بزرگ است، اتفّاقا بنده خدا یك ماهی بیشتر چیز نشد که دیگر به رحمت خدا رفت، در بیمارستان بود، یكی از افراد، از رفقا رفته بود برای دیدن او در همان روزهای آخر گفت آقای آقا سید محسن كه نیامده اینجا یعنی نتوانسته بیاید ولی برو به او بگو كه پدرت آن حق رفاقت را نسبت به من انجام داد، كار ما را تمام كرد. پدرت آن حق رفاقتی كه با هم داشتیم دهها سال داشتیم آن را نسبت به ما انجام داد و چقدر كه واقعاً چیز بود و همان طوری كه مرحوم آقا فرمودند تتمّة‌ راهش را هم الحمدلله در آن عالم طی كرد. بمثل هذا فالیعمل العاملون ان اللَه مع الذین اتقواو الذین هم محسنون برای یك همچنین روزی است كه باید آماده بود و حواس راجمع كرد آن روزی كه دیگر بازگشتی ندارد. درست؟! حالا این انبیاء شما نگاه كنید می‌بیند این است قضیة ایشان. اولیاء این است مسئلة ایشان. از كسی طلب ندارند از كسی بستان ندارند، با كسی رابطه ندارند پارتی در كار ایشان نیست روابط در كار ایشان نیست طلب ندارند فقط می‌گویند درست شو، درست شو درست شو همین همین برو درست شو برو ما را هم نگاه نكن. اصلاً تو درست شو با ما هم كاری نداشته باش! اهل دنیا می‌گویند نه ما به درست بشوی تو كار نداریم بیا دنبال ما بیا دنبال ما نماز نخوان نخوان بیا دنبال ما روزه نگیر، نگیر بیا دنبال ما دنبال ما بیا معاویه چه گفت إنّی لَم اُحارّبكم لَتُصّلوا و لالتصوموا ولا تحجوا بل حاربتكم لِأتآمَّرعلیكم فقد فعلت با شما جنگ نكردم كه نماز بخوانید آن علی بود كه برای نماز جنگ می‌كرد من كه علی نیستم این را من دارم می‌گویم دوّمی ‌را زبان حالش را، این زبان حال نشنیدید من هم زبان حال معاویه را دارم میگویم، زبان حالش این است می‌گوید جنگی كه من كردم برای این نبود كه نماز بخوانید نخوانید صد سال نخوانید به نماز شما كار ندارم، ما الآن خوب این حرفها را می‌فهمیم و لا تصوموا روزه نگیرید بگیرید نگیرید به من كاری ندارد این به خودتان مربوط است حج انجام بدهید هیچ من جنگ كردم با شما كه امیر شوم بر شما حكومت كنم الآن هم به آن رسیدم تمام شد و رفت. رسیدم به این حكومت، نماز خواستید بخوانید نخواستید بروید در خانه‌هایتان، روزه می‌خواهید نگیرید از تحت حكومت من بیرون نیایید كه گردنتان زده می‌شود صدایتان دربیاید هزار تا برای شما پرونده درست می‌كنم خیال كردید بل لأتأمر علیكم بر شما امارت كنم فقد فعلت انجام هم دادم. شمشیر دارم می‌زنم صدا هم از كسی نباید دربیاید. می‌خواهید نمی‌خواهید نخواهید این است روش من. امیرالمؤمنین چه می‌فرماید در جنگ صفین در آن گرداگرد جنگ نمی‌دانم تنورة جنگ شعله ور شده یكدفعه یكی می‌آید یا علی من دیشب در نمازم فلان كار را انجام دادم آیا نمازم درست است یا نه حضرت فرمودند حالا یا درست یا غلط مسئلة‌ آن را فرمودند. ابن عباس می‌گوید این جا جای سؤال كردن است حضرت می‌فرماید پس ما برای چه جنگ می‌كنیم؟! ببیند اصلاً دو نقطة مخالف. او می‌گوید من با شما جنگ كردم نماز به درك، روزه به درك، حّج شما به درك، این می‌گوید جنگ مگر برای غیر نماز است؟! دو نقطة مقابل ١٨٠ درجه با هم فرق دارد پس راه امیرالمؤمنین چیست؟ راه امیرالمؤمنین راه انبیاء است راه حق است، راه توحید است، راه صدق است، راه نماز است، راه روزه است، راه حّج است، راه تقّرب است، راه اتصّال است، انسان متصّل باشد كه هر چه هست در این اتصّال تحقّق پیدا می‌كند هر چه باید به انسان برسد در این اتصّال تحقّق پیدا می‌كند وقتی مرحوم آقا می‌فرمایند خب بمیرد بهتر است یعنی چه؟ یعنی نمازی كه تو الآن می‌خوانی نماز غیر متصّل است فایده ندارد روزه‌ای كه داری می‌گیری آن هم آن هم می‌فهمد، آن هم رند است، اهل توجّه است، اهل معرفت است به قول امروزیها اهل بخیه است. می‌فهمد چه خبر است قضیه را می‌گوید: بمیرم بهتر است تا این كه ولایت قطع بشود این نكته را درك می‌كند متوجّه می‌شود حجّی كه داری انجام می‌دهی آن حج غیرمتصّل همین حجّی كه اینها دارند، انجام می‌دهد سنیها فلان اینها. البتّه نه حالا غیر معاندینشان ( اینها انشاءاللَه متصّل هستند) به اصطلاح این معاندین ایشان همین ها حج انجام می‌دهد انگار چوب چوب خشك حركت می‌كند. می‌رود آن حجّی كه حج است حج با ولایت است حجّی كه متصّل به ولایت باشد آن حج حجی است كه جان دارد، برندگی دارد، آدم می‌برد انسان را علائق را قطع می‌كند آن حج حجّی كه متصّل به ولایت است حجی كه نفحة‌ ولایت بر او خورده. حجّی كه شمیم ولایت بر او نشسته این حج حجّی است كه برندگی دارد، قاطعیت دارد، تجرّد می‌آورد، نورانیت دارد، تعلقّات را قطع می‌كند توحید را زیاد می‌كند، عمق دارد. بقیه حجها چوب خشك، بیرون به در و دیوار و دكّان و بازار نگاه می‌كرد حالا آمده به مسجدالحرام كعبه و نمی‌دانم دیوار و تفاوت ندارد دوباره می‌رود بیرون به این نگاه می‌كند. امیرالمؤمنین این است راهش. راه امیرالمؤمنین راه من یتخذ إلی ربه سبیلا است لذا می‌گوید جنگ كه می‌كنم جنگ برای نماز است آن وقت تو می‌گویی چرا شّكیات نماز وسط جنگ از من می‌پرسد چرا شكّّّّّیات نماز را می‌پرسد، اینها نكته‌هایی است كه ما باید از ائمّه یاد بگیریم و نه این كه جنگ كرد و مرهب خیبر را دو نیم كرد و عمر بن عبدود اینها به جای خود این نكته‌ها نكته‌هایی است كه باید از علی آموخت.

امیرالمؤمنین كه شد امیرمؤمنین برای این نكته‌ها بود نه برای زدن مرهب خیبر این كه یك چهارچوب در سرش می‌زدی كلّة او می‌رفت پایین، یك سنگ هم از آن بالا در سرش می‌زدی صاف می‌خوابید در زمین، نخیر كسی جرأت نداشت برود به خاطر این كه همه ترسیدند همان ابوبكر در رفت آن عمر رفت و در رفت آن عثمانش رفت و در رفت همة آنها رفتند، شكست خوردند با فضاحت برگشتند و مورد تمسخر یهود واقع شدند، این مسلمانها این دور و بریهای پیغمبر می‌خندیند به ایشان از آن بالای چیز داشتند به این ها می‌خندیدند. حضرت فرمودند می‌خندند لاَءُعِطینَّ رایی غَداً حالا صبر كنید لاعطین رایی غداً راجلاً یحبّ اللَه و رسوله و یحبه اللَه و رسوله كرّار غیرُ فرُار لایرجع حتی یفتح اللَه علیه، فردا رایت و پرچم را دست كسی می‌دهم این سه تا را دیدید؟ عجیب است این پیغمبر چطوری انتخاب می‌كرد این راه راه، اوّل ابوبكر، بعد عمر، بعد عثمان اگر یكی همان موقع زرنگ بود متوجّه می‌شد چه قضایایی در پی است؟ چه قضایایی در پیش است؟! ماشاءاللَه اینها افتخارات اسلام ما هستند، افتخارات اسلام. یكی از یكی از بهتر. فردا علم و پرچم را به دست كسی می‌دهم كه خدا و رسول را دوست دارد و خدا و رسول هم او را دوست دارند بر نمی‌گردد این حمله می‌كند و پشت نمی‌كند لذا امیرالمؤمنین هیچ وقت پشت نمی‌كرد. لذا زره امیرالمؤمنین عقب نداشت چون پشت نمی‌كرد كه تیری شمشیری بخورد فقط جلو را می‌بستند زره هم بالاخره سنگین است دیگر اگر قرار بشود پشت هم داشته باشد آدم را اذیت می‌كند، آدم را گرفتار می‌كند، حضرت كه نمی‌خواستند پشت كنند فقط به یك طرف می‌رفتند لذا فقط قسمت جلوی حضرت زره بود كه آن شمشیر و اینها چیز نكند، كرّار غیر فرّار حمله می‌كند ولی پشت نمی‌كند برنمی‌گردد مگر این كه خدا فتح و ظفر را نصیب او می‌كند، فردا همه كلّه‌ها را می‌آوردند بالا خب بابا می‌گفتی دیروز می‌رفتی پریروز می‌رفتی هی كله را بیاور بالا به من بگوید به من بگوید. امیرالمؤمنین هم مریض بود جریانش مفصّل است، حضرت چشم درد داشت رفتند و‌آوردند و پیغمبر چه كردند و اینها حضرت رفتند و آن مسئله را تمام كردند و اینها درست؟ تمام اینها نشسته در خانه در بستر افتاده حضرت چشمش درد می‌كند پیغمبر بگوید بیا برو بگوید چشم، بگیر بخواب چشم، اصلاً و ابداً به اندازة سر سوزنی رفت و برگشت امیرالمؤمنین تغییری در حال او ایجاد نكرد انگار نه انگار انگار نه انگار این روش روشی است كه ما باید از امیرالمؤمنین، از امام حسن، از امام حسین، از ائمّه از پیغمبر از معصومین باید این نكته‌ها را باید بیاموزیم و به دست بیاوریم و خلاصه به كار ببندیم دیگران هزار تا نسخه برای آدم می‌پیچند بپچیند برای عمّه‌شان. اینها را ما باید نگاه كنیم ببینیم كه امیرالمؤمنین كی بوده و چه بوده؟! امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب كه شد امیرالمومنین صبح از خواب بلند شد كه یكدفعه بشود امیرالمؤمنین! دم شتر به زمین رسید تا علی شد امیرالمؤمنین، دم شتر به زمین رسید! حالا بنده دارم می‌آیم می‌گویم چه و چه به به به این حرفهایی كه ما ها می‌زنیم می‌گویند مرغ پخته هم می‌خندد چه برسد به خام و یا جان داشته باشد و امثال ذلك.

این وضعیتی كه در زبان انبیاء این وضعیت مشاهده می‌شود ما می‌بینیم كه این وضعیت در لسان رسول خدا تغییر پیدا می‌كند، البتّه تغییر پیدا نمی‌كند صورت او عوض می‌شود، انشاءاللَه دیشب قول داده بودیم كه به این قضیه بپردازیم گرچه در بین صحبتها تاحدودی به این سمت آمدیم و لكن اگر خدا توفیق عنایت كند لولا البدا انشاءاللَه (مرحوم آقا می‌فرمودند انشاءاللَه كو؟ چرا انشاءاللَه یادت رفت و انشاءاللَه را خوردی می‌گفتیم نه آقا) انشاءاللَه تتمّة این مسئله و صحبت در شب آینده.

ما در اوّل ماه مبارك وعده دادیم كه این فقره را تا آخر تمام كنیم، الآن نگاه می‌كنم می‌بینم از چند قسمتی كه می‌خواستم راجع به این فقره كنم فقط قسمت اوّل را توانستیم كه اگر خدا بخواهد انشاءاللَه تمام كنیم آخر كلمات این ائمه آن قدر عمق دارد كه انسان وقتی وارد می‌شود خودش گیج می‌شود و دست و پا می‌زند و نمی‌داند چطور مخلصی پیدا كند از این همه معانی آخر واقعاً من عرض می‌كنم خیلی مسائل هست در همین یك فقرة حضرت سجّاد كه چطور انسان جرأت پیدا می‌كند چه رابطه‌ای بین عبد و مولا هست و این آیا از خود عبد است یا خود مولا یك همچینن ارتباطی را گذاشته كه اینها واقعاً سر از اسرار مگو در می‌‌آورد، اسرار مگو در می‌آورد كه نقل می‌كنند بایزید یك روز خلاصه از خدا تقاضاهایی داشت دیگر آن جا عالمی ‌است كه با هم عبد و مولا روابطی دارند ارتباطهایی دارند اسراری رد و بدل می‌كنند بایزید هم یكخورده خسته شد گفت خدایا حاجت من را میدهی یا نه یا بده حاجت من را یا شمّه‌ای از كرمت به این مردم بگویم كه تا روز قیامت كسی عبادت تو را نكند. خدا گفت باشد باشد اسرار را فاش نكن باشه می‌دهم خدا تسلیم شد دید الآن است كه فاش كند، فاش كند.

و این امام سجّاد كه می‌فرماید حجتّی یا اللَه علی مسئلتك مع قلّی جرأت اتیانی ما تكره جودك و كرمك آن را بایزید فهمید حالا ببین امام سجّاد چه می‌داند آن كه امام است چه می‌داند خلاصه رحمت خدا و كرم و جود خدا در حدّی است كه ما نمی‌توانیم تصّور كنیم این مسئله هست و منتهی خب بالاخره دلی كه یك مقداری صفا پیدا كند خیلی جلو است نگذاریم دلمان بسته بشود، نگذاریم گره بیافتد. خدا ازعناد و تكبّر بدش می‌آید، كسی بخواهد در مقابلش بایستاد والاّ گناه را می‌بخشد.

در یك حدیث قدسی داریم پس من توبه را برای چه قرار دادم؟ پس من توبه را برای كی گذاشتم؟ پس رحمانیت من كجا رفته، غفاریت من كجا رفته؟ ها اینها كجا رفته! منتهی از تكبّر بدش می‌آید خدا از مقابله بدش می‌آید، از انانیت بدش می‌آید، آن جا دیگر جایی است كه مسئلة‌غیرت ربوبی در مصداق قهّاریت او ظهور پیدا می‌كند.

انشاءاللَه امیدواریم که خداوند همیشه ما را با همان جود و كرم خودش مورد عنایت و حساب و كتاب دربیارود همان طوری كه امیرالمؤمنین علیه‌السّلام می‌فرماید اللَهم و أَخِذنَا من بفضلک و لا تؤاخذنا بعدلك خدایا همیشه با فضل خودت ما را به حساب و كتاب بیاور و با ما برخورد كن و با عدل خودت با ما برخورد نكن.

1. آیه ٧ از سوره الزّلزلى (٩٩) [↑](#footnote-ref-1)
2. آیه ٨ از سوره الزّلزلى (٩٩) [↑](#footnote-ref-2)
3. آیه ٥٧ از سوره الفرقان (٢٥) [↑](#footnote-ref-3)